



## شهید علی‌اکبر شیرودی

### از نگاه تعدادی از هم‌زمان و همسرش

شهید «علی‌اکبر شیرودی»، یکی از نامدارترین خلبانان جهان، سال ۱۳۳۴ در بالاشیرود تنکابن متولد شد. در کودکی علوم و قرآن را از پدر کشاورزش آموخت. تا سال سوم دبیرستان در مدرسه روستای مجاور تحصیل کرد و سپس به تهران رفت. علی‌اکبر جوان بعد از اتمام تحصیلات دبیرستان، وارد ارتش شد. بعد از گذراندن دوره مقدماتی خلبانی و دوره خلبانی بالگرد با درجه «ستوانیاری» دانش آموخته‌شد. شیرودی از اولین ارتشی‌هایی بود که هم‌زمان با شروع راهپیمایی‌های انقلابی مردم، به فرمان‌امام(ره) پادگان را ترک کرد و به تشکیل گروه چریکی اقدام کرد. شیرودی بعد از انقلاب از بنیان‌گذاران کمیته در کرمانشاه بود و با سپاه پاسداران همکاری بسیار داشت. او با شروع جنگ تحمیلی، ساعتی از جبهه فاصله نگرفت؛ ۴۰ بار سانحه دید و ۳۰۰ بار بالگردش مورد اصابت گلوله قرار گرفت. شهید شیرودی، در هشتم اردیبهشت ماه سال ۶۰، در قره بلاغ دشت ذهاب به شهادت رسید. در ادامه خاطراتی می‌خوانیم از زبانی هم‌زمان و خانم شهناز شاطر آبادی، همسرِ این شهیدِ بزرگوار.

\* شهید شیرودی خیلی کم سن و سال بود که پدرش تحت تأثیر یک خواب، آموزش قرآن را برای ایشان شروع کرد. او در دوران دستان، هم از نظر جسمی یک سرورگردن از بقیه بالاتر بود، هم از نظر هوش و استعداد. بعد از اتمام دوره ابتدایی و کسب رتبه شاگرد اولی، به دلیل نبود دبیرستان در روستای محل سکونتش، در دبیرستان شیروُد در شش کیلومتری محل سکونتش ادامه تحصیل داد. او که از مشکلات مالی خانواده مطلع بود از طریق کارگری و کشاورزی به پدرش کمک می کرد. در دوران جوانی هم از لحاظ ایمان، اخلاق و تحصیل سرآمد جوانان آن منطقه بود. معلم تعلیمات دینی او در خصوص ویژگی‌های اخلاقی‌اش می‌گوید: «اخلاق اسلامی و رفتار جوانمردانه او نشانه‌هایی از خصوصیات جوانی میرزا کوچک خان را مجسم می کرد».

\* همسر شهید شیرودی تعریف می کند: «اکبر روستازاده بود. تحصیلات و خلافت‌هایش را در پرواز، موقع دیدار با پدر و مادرش کنار می گذاشت. مهیب انفجار شنیده شد. گویا عراق تهدید به حمله کرده‌بود. اکبر به بالکن لباس ساده کشاورزی می‌پوشید. موقع شالیکاری مرد جذابی می‌شد. سیمرخ آسمان‌های کردستان تا زانو توی گل می‌رفت و نشأ می‌کاشت. صدای آواز خوانندگی‌اش نه اما صدای قرآن تلاوت کردنش را شنیده بودم. همه را جذب خودش می‌کرد. هر شب یکی از اقوام را به گنده دعوت می‌کرد».

\* همسر شهید درباره شخصیت ایشان در محیط خانه می‌گوید: «ابتدای انقلاب وضعیت پادگان‌ها تق و لق بود. صبح می‌رفت و یکی دو ساعت بعد برمی‌گشت. من آن زمان دوره پرستاری می‌دیدم. وقتی از محل کار برمی‌گشتم، بوی غذایتمام خانه را پر می کرد؛ انصافا شیرودی در خانه‌داری رو دست نداشت. گاهی پیش می‌آمد که کنار هم تلویزیون می‌دیدیم، اگر برای انجام کاری بلند می‌شدم، سریع می‌گفت کجا؟ مثلا می‌گفتم می‌خواهم ظرف‌ها را بشویم. می‌گفت بنشین با هم می‌رویم. اکبر می‌گفت دلیلی ندارد. مرد در خانه کار نکند».

\* خانم شاطرآبادی می‌گوید: «برای ناهار خانه خواهرم دعوت بودیم. اکبر تازه از پادگان برگشته بود. در حال شستن دست‌هایش بود که صدای مهیب انفجار شنیده شد. گویا عراق تهدید به حمله کرده‌بود. اکبر به بالکن رفت و دید فرودگاه را زده‌اند. بدون توجه به ما، لباس پروازش را پوشید و یادم هست حتی زیپ لباس پروازش را نبست. با بندهای باز پوتین به سرعت بیرون رفت. داد زدم کجا؟ با عصبانیت گفت مگر نمی‌بینی، عراق حمله کرده».

\* شهید چمران درباره رشادت‌های شهید شیرودی در غائله کردستان و پاوه می‌گوید: «هنگام هجوم به دشمن با بالگرد به‌صورت مایل شیرجه می‌رفت و دشمن را زیر رگبار گلوله می‌گرفت و مثل جت جنگنده فانتوم، «بارها او را در صحنه جنگ دیده بودم که خود را با بالگرد به قلب دشمن می‌زد و حتی هنگام پرواز مسلسل به دست می‌گرفت. درآخرین نبرد هم شیرودی گشته‌اند روزی در تعقیب ضد انقلاب وقتی خواست راکتی شلیک کند، متوجه حضور چپه‌ای در آن حوالی شد، برگشت و ابتدا با بال بال‌الگرد بچه را ترساند و از آنجا دور کرد. بعد برگشت و حمله کرد.

\* خلبان یاراحمد آرش که به همراه شیرودی در آخرین عملیات پروازی ایشان شرکت داشت، درباره چگونگی شهادت این خلبان چنین می‌گوید: «بارها او را در صحنه جنگ دیده بودم که خود را با بالگرد به قلب دشمن می‌زد و حتی هنگام پرواز مسلسل به دست می‌گرفت. درآخرین نبرد هم چانانه جنگید و بعد از آن که چهارمین تانک دشمن را زدیم، ناگهان گلوله یکی از تانک‌های عراقی به بالگرد اصابت کرد و در همان حال شیرودی که مجروح شده بود با مسلسل به همان تانک شلیک کرد و منهدمش کرد و خودش هم کشته شد.

منبع: وبسایت شهیدآوینی، خبرگزاری فارس و همشهری محل



به بهانه سالروز شهادت «علی‌اکبر شیرودی»

یکی از هم‌زمانش از دنیای خلبانی می‌گوید

# شوق پرواز

الیه توانا، مهسا فارسی- فردا، هشتم اردیبهشت ماه، سالروز شهادت نام‌دارترین خلبان شکاری سرزمینمان، «علی‌اکبر شیرودی» است. به بهانه این پاسداشت، دیداری داشتیم با یکی از هم‌زمان ایشان؛

بای حرف‌های سرهنگ خلبان سرباز درباره مسیر حرفه‌ای اش

## سرباز، چگونه خلبان شد؟



قبل از شروع خلبانی،

اول باید نظامی می‌شدیم و این یعنی گذراندن چهار ماه دوره آموزشی بسیار سخت‌شامل تیراندازی، حضور در کوهستان، جنگل و دوره راز بقا

#### تعقیب بالگرد با دوچرخه

خلبان سرباز اولین مواجهه اش با یک بالگرد را چنین توصیف می‌کند: «با پس‌اندازم برای خودم دوچرخه‌ای خریدم‌بودم که خیلی دوستش داشتم. یک‌روز سوار دوچرخه بودم که برای اولین‌بار یک

سرهنگ خلبان سرباز از سبک زندگی خلبان‌ها می‌گوید

## زندگی به سبک خلبان‌ها

خلبانی یکی از شغل‌های کنجکاوِ برانگیز است، چه برای آن‌هایی که آرزوی خلبان شدن دارند، چه برای آن‌هایی که صرفاً کنجکاوِاند از زندگی خلبان‌ها سر دربی‌آورند. از جناب سرهنگ می‌خواهم درباره سبک زندگی خلبان‌ها کمی توضیح بدهد.

#### تمرکز و سلامتی، دو شاخص حیاتی

ایشان درباره مراقبت‌های درمانی و بهداشتی خلبان‌ها می‌گوید: «این چهره اتوکشیده و مرتبی که از خلبان‌ها می‌بینید پیشش کلی زحمت و درس و تجربه است. یک خلبان باید ریاضی، فیزیک، شیمی، هواشناسی، رایانه و سیستم‌شناسی بداند. طبیعت و کوه و باد را بشناسد. در آن واحد حواسش به همه چیز باشد و بتواند هم‌زمان چندین کار انجام بدهد: با رادار صحبت کند، کلیدها را کنترل کند، وضعیتش را حفظ و موقعیتش را اعلام کند و اگر مسافر دارد مراقب باشد آب‌توی دلش تکان نخورد. خلبان اجازه اشتباه ندارد؛ اولین اشتباه خلبان، آخرین اشتباهش است. شرایط جسمانی ویژه هم که شرط ورود است؛ دندان خراب، فشار خون بالا یا پایین، قلب ضعیف، قند خون کم یا زیاد، قد زیادی کوتاه یا زیادی بلند و مواردی شبیه به این برای خلبان ممنوع است.» از آن‌جا که همه شنیده‌ایم خلبان‌ها نباید دندان خراب داشته باشند، ماجرایی دندان‌های سالم را به‌طور ویژه از خلبان می‌پرسم. خلبان اول دندان‌های مرتب، تمیز و سالمش را نشانمان می‌دهد و بعد می‌خندد و می‌گوید: «دندان‌های خودم است! خلبان‌های شکاری که از جو خارج می‌شوند، اگر دندان مصنوعی یا خراب داشته‌باشند مستعد است در اثر فشار جو دندان‌شان کنده شود و دچار خفگی شوند.» خلبان ادامه می‌دهد: «خلبان‌ها برای اطمینان از سلامتشان باید هر سال تست پزشکی و روانکاوی بدهند. آموزش در خلبانی هیچ‌وقت تمام نمی‌شود.

بالگرد ملخی تک کابینه توی آسمان دیدم. بالگرد را تا فرودگاه تعقیب کردم. وقتی رسیدم فرودگاه، زمین خوردم و دوچرخه‌ام افتاد توی جوی. بی‌توجه به دوچرخه و زخم پایم دویدم تا خلبان را ببینم؛ یک مرد آراسته و خوش‌تیپ از بالگرد پیاده شد. روز بعد توی مدرسه هر زنگ تفریح، داستان تعقیب بالگرد و از نزدیک دیدن خلبان را برای بچه‌ها تعریف کردم. این شاید اولین جرقه خلبان شدن بود. مدت‌ها بعد روی دیوار نزدیک دبیرستان، اعلامیه‌ای دیدم که نوشته‌بود هوانیروز (نیروی هوایی، واحد مستقل هوایی بود و هوانیروز وابسته به نیروی زمینی) نیرو جذب می‌کند. من هم مثل خیلی‌های دیگر ثبت نام کردم. برای آموزش باید می‌رفتم؛ باشگاه تهران و من برای اولین‌بار سوار قطار شدم.»

#### روزهای سخت در ارتش

از ایشان می‌پرسم ورود به ارتش، تحصیلات و شرایط خاصی نیاز داشت؟ توضیح می‌دهد: «من با دبلیم ناقص وارد ارتش شدم ولی بلافاصله تحصیلاتم را تکمیل کردم؛ کارشناسی هوانوردی، خلبانی بازرگانی، خلبان دومی، خلبان یکمی، خلبان آموزشی، استاد خلبانی، سر استاد خلبانی، و نهایتاً امروز که ارزنیاب بازرگانی (ارزیاب کسی است که خلبان‌های تازه‌وارد را قبل از ورود به سیستم پروازی ارزیابی و خلبان‌های مشغول به کار را هر سال چک استاندارد می‌کند) هستم. البته

شرایط جسمانی ویژه‌ای هم مدنظر بود؛ معاینه دقیقی همان ابتدای ورودمان انجام شد و تعداد زیادی از داوطلبان نیامده، برگشتند. بعد بلافاصله آموزش‌ها شروع شد. قبل از شروع خلبانی، اول باید نظامی می‌شدیم و این یعنی گذراندن چهار ماه دوره آموزشی بسیار سخت شامل تیراندازی، حضور در کوهستان، جنگل و دوره راز بقا (دوره‌ای یک هفته‌ای که در آن یک‌کیپ پنج نفره باید با آذوقه‌ای مختصر و بدون هیچ امکاناتی در جنگل دوام بیاورند). یک‌تعداد دیگر از بچه‌ها در این دوره راهی خانه شدند. کسی که از این دوره جان سالم به‌در می‌برد، یک سردوشی می‌گرفت و دانشجو شناخته می‌شد. بعد، دوره شش ماهه آموزش زبان انگلیسی زیر نظر استاد‌های آمریکایی شروع شد؛ منی که سال آخر دبیرستان زبان را یک‌نویم گرفته‌بودم، اینجا شاگرد اول کلاس‌مان شدم. بعد آموزش‌های زمینی (مباحث تئوریک و فنی پرواز) انجام گرفت و بالاخره رسیدیم به آموزش پرواز.»

#### اولین درس، اولین پرواز

سرهنگ درباره آموزش پرواز می‌گوید: «آموزش پرواز شامل دوره‌های چت رنجر (۱۱۰ ساعت) و بواج وان (۹۰ ساعت) و یک دوره ۳۰۰ساعته برای سولو شدن بود. بعد از همه این‌ها تو باید خودت تنهایی با بالگرد پرواز می‌کردی. اگر می‌توانستی، اصطلاحاً سولو می‌شدی و خلبانی تازه شروع

صفر دریا تا بیست هزار پا اوج گیری کند. عملاتی حرکت خطی تا ۲۵۰ کیلومتر، انجام عملیات روی کوهستان، در سطح آب، در کویر، در سیلاب، خاموش کردن ۱۰۰۰ کیلومتر آتش جنگل و...

همه از کاربردهای پرواز با بالگرد است.

#### یک روز کاری خلبان، چطور می‌گذرد؟

سرهنگ سرباز در توصیف یک روز کاری یک خلبان، می‌گوید: «روزهای کاری یک خلبان، به سه دوره هشت ساعته در طول شبانه‌روز، تقسیم شده است. خلبان باید حداقل هشت ساعت خواب واقعی داشته باشد تا بتواند حداکثر هشت ساعت مطلوب در روز پرواز کند. البته گاهی ۲ ساعت پرواز در کوهستان، همه توان خلبان را می‌گیرد. معمولاً بعد از فراغت از پرواز، مسیری را پیاده‌روی می‌کنم و زمانی را با خانواده‌ام می‌گذرانم و تنها تفریح من همین است. شاید باورتان نشود ولی در طول چهل سال زندگی مشترک، تنها یک بار با هم‌سرم به سفر کر بلا رفته‌یم و او را به هیچ مسافرت داخلی و خارجی نبردم. البته همسر هم اعتراضی ندارد چون شرایط دشوار کار مرا درک می‌کند. ما متعهدیم سیصد روز از سال را در حالت آماده باش باشیم و مدام در افت و خیز ماموریت‌های متنوعیم.»

#### حال و هوای پرواز

خلبان سرباز، کیفیت و حال و هوای کار متفاوتش را هم این گونه توصیف می‌کند: «خلبان‌های بالگرد یکی از لذت‌بخش ترین شغل‌های دنیا را دارند. زیباترین منظره‌های طبیعی، تلفیقی از کوه و جنگل و دریا تا رودخانه و ابر و باران، همه‌همه در قاب شبیه بالگرد قابل دیدن است. خلبان‌ها با دیدن تمام‌وقت در وضعیت معمول، چه در وضعیت نظامی. از جمله جابه جا کردن آذوقه تا ۴ تن بار (معادل وزن ۵ عدد پراید ۸۰۰ کیلویی). بالگرد می‌تواند از سطح

و همکاری با جمعیت هلال احمر می‌گوید و از خلبانی، نه فقط به عنوان یک حرفه که به‌عنوان عشقش یاد می‌کند. اگر کنجکاوید از زوایای ناگفته سبک زندگی یک خلبان سر در بی‌آورید، با ما همراه باشید.

عکس‌ها: محمد خوش‌نشین وحمید بیات